

بهره‌وری حافظ از پیشینیان و شکل تکاملی غزل

پرویز خائفی

حافظ پژوه

در درازنای عمر خود نمی دانم این چندمین بار است بخت آن را یافته ام که در پیشگاه بزرگان حافظ شناس و پژوهندگان کلام این سراینده یگانه درگستره غزل پارسی به یکی از وجوه ممیزه غزل حافظ پردازم. غیر از موارد پراکنده به گمانم نخستین بار بیش از سی و اندی سال پیش در دانشگاه ملی پیشین بود که در کنگره تحقیقات ایرانی به دعوت دانشور بزرگ دکتر ایرج افشار و با حضور بسیاری از عمرباختگان در راه شناخت زوایای تاریخ غزل او چونان مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، شادروان استاد خانلری، انجوی شیرازی و...

من سخنی درباره حافظ شاملو و کاستی‌ها و محتوای مقدمه و شیوه نادرست نوشتاری آن گفتم و تأکید کردم که اعتبار شاملو در زمینه شعر و مرتبه والای او بجاست، اما چون تحقیق حوصله بسیار و مایه علمی فراوان می‌طلبد، به دلایل بسیار کارایشان سزاوار حافظ نیست که ماجرا هم به جهات و علل مختلف به نشریات کشیده شد و جریانی جنجالی و دراز یافت و این گام نخست من در مورد کنگره حافظ بود، اما پیش از آن در سال ۱۳۵۳ شادروان مسعود فرزاد نیز با حمایت رسول پرویزی و علم چندین مجلد درباره ی حافظ چاپ کرد که من در سلسله مقالاتی بر نکات حیرت‌انگیز آن انگشت گذاشتم که چنانکه آگاهی دارید مجموعه ای از پیرشانی‌ها بود و در همان سال‌ها دو مجموعه به نام «حافظ در اوج» و مقاله‌ها و مقابله‌ها» زیر نظر فرهنگ و هنر سابق انتشار یافت که برای اولین بار تأثیر پذیری حافظ از شاعران پیش از خود را با مقابله یک یک غزل‌ها و حتی ابیات و تشابهات و شکل متکامل آن در غزل حافظ ارائه شده و به ویژه به این نکته دقیق اشاره کرده بودم که «اگر سعدی نبود بی تردید حافظ

برفراز برتری‌های بیانی و تغزلی و روی هم آراستگی کلام در غزل جای نمی‌گرفت و واقعیتی غیرقابل تردید است! البته من تا آنجا بر عظمت کار حافظ پای فشرده بودم که شادروان جمال زاده در نامه‌ای خصوصی و مقالاتی در مجله گوهرنوشت «خائفی آنچنان مستحیل در رجحان کلام حافظ است که گاه به نظر من در مقابله برتری بیت سعدی را فدای دل‌بستگی و حتی تعصب خود نسبت به حافظ کرده است» ولی به هر صورت کار من در سال ۱۳۵۳ با مستندات و مقابله‌های دقیق و اشاره به یک یک موارد برتری در حوزه بدیعی و بیانی و از همه مهم‌تر ارجحیت اندیشه و دست‌یابی به چشم اندازه‌های نو، تلفیق واژگان و ایجاز و جهان‌بینی و روی هم محوریت انسان و سرنوشت محتوم او در بی‌نهایت ازلیت و ابدیت کلامی تکراری نبود. در این کتاب از همه شاعران پیش از حافظ که به یقین چون پلکان نردبامی برای عروج حافظ به اوج و قلّه آفرینش نهایی هستند نام برده شده و حتی به قول جمال زاده به شاعرانی اشاره شد که نه آنکه شهرت کافی ندارند بلکه تنها نامی یا بی‌تی از آن در تذکره‌هایی گاه مهجور آمده است نگاه‌های گذرا به فهرست منابع که دیوان شاعران خواجه، سلمان، کمال خجندی، خاقانی، عبید، سنایی، عطار، مولوی، اوحدی، عراقی، ظهیر، سعدی، همام، شاه نعمت‌الله ولی و غیره که گوشه‌ای از آن است، گسترده‌گی این کار تحقیقی را مشخص می‌کند. سخن آخر من درباره اقتضا و استقبال حافظ از معاصران و پیشینیان خود اصولاً بر این مدار است که گاه برای ابراز تعمد برتری خود نسبت به آنان غزلی را چون مدل نقاشی به ذهن می‌سپارد و گاه با کم و بیش همان واژگان به کار گرفته شده غزلی با همان وزن و قافیه و ردیف به کارگاه نبوغ ذهنی خدا داد می‌سپارد و با آفرینش غزلی تازه بر یک یک آنها مهر بطلان می‌زند و نظر پایانی را به صاحب نظران تاریخ و کیفیت هنرمحض واگذار می‌کند.

کاش می‌توانستم نمونه‌ای از نمونه‌های بسیار اعجاز‌انگیز و بازسازی‌های شگرف حافظ را در اینجا نقل کنم. گاه بی‌تی پایانی از سعدی یا اوحدی یا دیگری را به جای تضمین معمول مرسوم چنان جا به جا کرده و به سرآغاز یا مقطع غزل برده است که گویی عضوی مرده را در بدنه‌ای دیگر جان سالم داده است. بی‌گمان اگر حافظ نیامده بود و طبیعت چنین ساختار شگفت‌انگیزی را به صورت عصاره کمال هستی عرضه نداشته بود؛ شاعران مقتدر در قبال از او هر یک چهره برتر و مشخص و منفردی در شعر فارسی بودند.

حافظ سی سال کهترازخواجوبوده و هر روز او را درکناره رکن آبادکه امروزآرامگاه اوست زیارت می‌کرده، اما دریک مقایسه مقطعی، جهانی تفاوت اندیشه وجود دارد! نه اینکه خواجه و دیگران کم داشته اند بلکه فراز و پهنه نگرش حافظ چنان بودکه همه اندیشه‌های درخشان درآفتاب سوزنده وجود او سوسویی بیش نمی زدند.

به هرروی جای داردچندنمونه ازمقابله‌های حدود۳۸سال پیش راکه دراین کتاب آورده ام کوتاه و گذرا بیاورم و سخن را به صاحب‌نظران گرانمایه بسپارم. ناگفته نماندکه... اگر حمل برخوردارنمایی نشود- درهمان سال‌ها شادروان مینوی، خانلری وانجوی و... ودوست گرانقدرم استادخرمشاهی گفتند و درکتاب چهارده روایت انشایی کردندکه خائفی نخستین کسی است که بادقت وحوصله به مقابله و مقایسه و نمایش برتری‌های دقیق و ظریف حافظ اشاره کرده است. دریکی ازشماره‌های حافظ شناسی دوست ارزنده، نیازکرمانی صاحب‌نظر یادآور این نکته شده بودکه لزومی به مقابله نیست مشخص است کارحافظ برتراست که دیگری درشماره ی بعدبا ذکر دلایل متقن پاسخ داده بود که تنهاسخن ازبرتری نیست بلکه سخن برسر پرش‌های فکری و ظرایف بیانی و تکامل یک حرکت ازآغاز تا سرانجام است.

اما بی آنکه بخواهیم و بتوانیم با سیرالقبایی غزل حافظ وشاعران دیگربه مقایسه پردازیم بدون گزینش برتربه نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

دربحررمل متمن مخبون مقصورسعدی غزلی دارد:

کانکه عاشق شدازاو حکم سلامت برخاست

عشق ورزیدم و عقلم به سلامت برخاست

(فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات)

"کانکه" ترکیب شفاف و همواری نیست اماکل بیت درزبان حافظ پراز پیوستگی و

پیوند و سلامت می‌شود:

دل و دینم شد ودلبر به ملامت برخاست

گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

ترتیب ابیات و کاربردقوافی وتشابه بیانی نشان می‌دهدکه حافظ براساس این

تصویرکلامی غزلی دیگر با تمامیت وکلیت والاترازغزل سعدی گفته است:

کلمه‌ی ندامت را که سعدی چنین قافیه کرده است:

که شنیدی که برانگیخت سمندغم عشق

که نه اندر عقبش گرد ندامت برخاست

عشق در بیت سعدی در مفهوم پهناور خود محدودیتی وسیع ولی محصور پیدا می‌کند. حافظ پای از محدودیت مسئله عشق فراتر می‌نهد و از بشریت و فرصت کوتاه

حیات انسانی می‌گوید و مفاهیمی دیگر پیرامون زیستن، نیستی و یا همین فاصله کوتاه :

که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست

که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

در بیت بعد حافظ از کلمه غرامت تا بلویی جاودانی می‌سازد که جاودانه شمع رادردادب فارسی روشن نگاه می‌دارد و با ایهامی شاعرانه بی آنکه صریح از لب خندان معشوق سخن بگوید اشارتی موکد می‌کند. که اگر شمع سخن بارسنگین غرامت را به دوش می‌کشد کفاره خود سرانه سخن گزاف گفتن و خود را هم سنگ معشوق کردن است.

شمع گرزان لب خندان به زبان لافی زد

پیش عشاق تو شب‌ها به غرامت برخاست

ایات دیگر و بخصوص بیت قیامت، خود قیامتی است.

سعدی:

دی زمانی به تکلف بر سعدی بنشست

فتنه بنشست چو برخاست قیامت برخاست

حافظ:

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت

به تماشای تو آشوب قیامت برخاست

بی‌شک همانگونه که گفتیم اگر سعدی که برآمده از پیشینیان خویش است زبان سنایی و عطار و مولوی را تجربه صیقل زده بود نمی‌توانست سکوی بزرگ پرش برای حافظ باشد و به تقریب دیگران بیتی از غزل آراسته و زیبای سلمان

مرا سری است که پیشت نهاده ام بردار

دگر مگوی که سلمان سری دگر دارد

و با کاربرد «پروانه»

زکوی یارکسی چون رود که پروانه!

نمی تواند رفتن که بال و پر دارد

و حال توجه کنید حافظ بی آنکه به سنگینی کاربرد صنایع مراعات النظیر و غیره

توجه کند می گوید با همه ظرایفی که برش قلم رانداعی می کند.

کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه

که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد

عبید رند عیار مبارز که همه شاعران عصر خود را از دم تیغ هجو و هزل گذرانده به

ساحت حافظ بی ادبی نکرده و یکی از همسنگران او در مبارزه با فساد و ریا تظاهر به

دین و بخصوص امیر مبارزالدین محتسب عصر خود بوده است.

سعدی در غزلی تغزلی می گوید و چه زیبا و شیرین می گوید:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

دزدیده در شمال خوب تو بنگریم

اما حافظ به علت جامعیت و باراجتماعی می دید و سلاح علیه فساد می شود.

بگذار تا به شارع میخانه بگذریم

کز بهر جرعه ای همه محتاج آن دریم

غزل معروف:

برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است

مرا فتاده دل از کف تو را چه افتاد است

در قدیمی ترین نسخ حافظ جزء غزل های حافظ است ولی شادروان مینوی که

همیشه بر آن بوده که سخنی حیرت آور و جنجال برانگیز بگوید مانند بیت اول مثنوی؛ به

هر روی می فرماید این غزل منسوب به سلمان است بلکه به یقین از اوست. اما

قرن‌هاست این غزل در دیوان حافظ است و معیارهای شناخت بیان حافظ حکم می‌کند که از حافظ باشد چون بسیاری از غزل‌های حافظ در حاشیه دیوان سلمان آمده پس از سلمان است؟! به هر روی فریاد حافظ علیه ریا و فساد و واعظ ریاکار در یک یک ابیات آن موج می‌زند و حرف از هر گوینده ای قابل قبول نیست.

حافظ از همه شاعران عصر خود حتی شاعرانی گمنام نیز همانگونه که اشاره شد اقتفا کرده است. در کتاب تاریخ ادبیات هرمان اته ضمن بررسی شعرمانتیک ایران از شاعری به نام حیدر شیرازی نام برده که تهمت دزدی به خواجوزده بخصوص او را از پیشینیان حافظ می‌داند آنچه در پایان این بررسی و نمونه آوری‌های بسته و گریخته آمد. به راستی ذره ای از خروار است.

حافظ بی آنکه دیگری شود و یا در همه بهره وری‌ها و غزل‌هایی که دقیقاً بر مبنای اقتفا و استتقبال و گاه انتقال بی‌کم و کاست مصاریع و ابیات از شاعران پیش از خود بوده است. یا تشخص و فطرت یگانگی خود را از دست بدهد؛ آثاری به یادگار گذاشته که آئینه وجودی خود اوست و آشنای زبان او در نگرشی کوتاه، اصالت بیان و خصلت فکری و کلامی او را می‌شناسد. به همین روی با وجود همه نسخ تنها نسخه ای قابل ارزش و اعتبار است که گذشته از اصلاح نسخ بر معیار شناخت شیوه کلامی و کلیت تلفیق اندیشه و بیان تدوین شده باشد. انس دیرپای همراه با تعمق و آشنایی به نحوه بهره‌گیری او از متون کهن و حتی گزینش سوره و آیات قرآنی خاص و متناسب با پیوند انسانی و بهره‌جویی مستقل او می‌تواند یکی از ارکان و پایه‌های گزینش غزل اصیل او و دوری گزیدن از الحاقات و متشابهات باشد چنان که هیچ واژه ای اگر در ذهن نظیر و شبیه داشته باشد محال است جایگزین واژه اصلی شود و از همه مهم تر مصالح ساختار هم جنسیت ویژه دارد چرا که هر تمثیل، امثال و حکم و حدیث و اشاره و میتولوژی و اسطوره، رنگ و خصلت زبانی او را می‌گیرد و حتی بعد با کاربرد او مثل سائر می‌شود. حافظ نه تنها از شاعران پیش از خود بلکه از قصص و واقعیات تاریخی پیش از اسلام نیز تأثیر گرفته و در کلام او خصلت شاعرانه یافته است. جای آن نیست که از تأثیرات اجتماعی و زمانی به ویژه جامعه‌ی او در قرن هشتم و فراز و نشیب کوتاه و وحشت‌آفرین و دهشتناک عصر او سخن گفت و گرنه جای جای سخن او سرشار از این گونه موارد است.

غزل بیا که قصرامل - بیت ششم چنین است:

نصیحتی کنمت یادگیر و درعمل آر

که این حدیث زیبرطریقتم یاد است
باتوجه به اینکه در بیت بعد قول پیبرطریقتم است و حافظ مصراعی از این بیت
اوحدی

مده به شاهد دنیا عنان دل زنهار

که این عجزه عروس هزاردامادست
تضمین کرده است می توان حدس زد مطمح نظراوازیبرطریقتم اوحدی است. بیت دهم
غزل حافظ بامصراعی از اوحدی چنین است.

مجدورستی عهداز جهان سست نهاد

که این عجزه عروس هزارداماد ست
خواجوغزلی دارد که در وزن غزل حافظ نیست اما از نظر مضمون تشابه و تقارن دارد.
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط

که اساسش همه بی موقع وبی بنیاد است

دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند

کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است
سعدی نیز قصیده ای دارد با این مطلع که از شاهکارهای قصاید فارسی است.
هر آن نصیبه که پیش از وجود نهادست

هر آن که در طلبش سعی می کند باد است

مفهوم و مایه فکری این قصیده با غزل حافظ تشابه و پیوستگی بسیار دارد.
سعدی:

رضا به حکم قضا اختیار کن سعدی

که هر که بنده فرمان حق شد آزاد است

حافظ:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا

که برمن و تو در اختیارنگشاد است

و چنین است بهره‌گیری دیگر حافظ با ارجحیت کامل و دیگرگون از شاعران پیش از خود.

